



ترجمه پژوهی قرآنی

نوشته: حسین عبدالرؤف

بخش پانزدهم | ترجمه و تحریر: بهاء‌الدین خرمشاهی

ژرفکاوای متن قرآن

روشن‌سازی ابهام زبان

مبحث عمده‌ای که در فصل اول این کتاب مطرح شده این است که زبانها هم از نظر زبانشناختی و هم فرهنگی تفاوت دارند. به دنبال آن بر مسئله نامعادل بودن و ترجمه‌ناپذیری اغلب متون هنری - ادبی به ویژه متن اعجازین قرآن تأکید شد. در فصل دوم تعدادی از ویژگیهای برجسته و نمایانِ مقال قرآنی عرضه شد. اغلب این ویژگیها دام - واره ترجمه یا حتی مقاوم در برابر ترجمه است. در فصل سوم بافتار قرآن به عنوان ویژگی یگانه دیگری از مقال قرآن مطرح شد. همچنین پیشترها، این نکته را شرح داده‌ایم که بعضی طرح و تعبیه‌های پیونددهنده زبانی و ادبی، یا زبانشناختی و بلاغی، خاص قرآن است؛ همچنین این متن یگانه، راهبرد (استراتژی)های ویژه خود را می‌سازد. این طرح و تعبیه‌ها نقش درهم‌تنیده‌ای در بافتار قرآنی دارند. بدین سان بافت قرآن، مشکل‌خاطر دیگر در راه ترجمه پیش می‌آورد.

مبحث عمده و اصلی فصل حاضر این است که ابهام یا مه‌آلودگی زبان را می‌توان با آوردن توضیحات حاشیه‌ای که نقش ابهام‌زدایی دارند روشن کرد. همچنین در اینجا این مسئله را عرضه می‌داریم که استفاده بهینه از این افزوده‌های تفسیری / ترجمه‌ای، چه به صورت توضیحات «درون متنی»، چه به صورت یادداشت‌های حاشیه‌ای، مدد‌رسان ترجمه و

مترجم است.

در ترجمه قرآن که وضوح و خوانایی زبان مقصد، در قیاس با سایر معیارهای ترجمه، اهمیت اساسی بیشتری دارد، به نظر ما، مترجم، در نقش آسان‌کننده ارتباط، چاره‌ای جز انتخاب افزوده‌های تفسیری ندارد؛ چرا که این افزوده‌ها، خلأهای معنایی (سمانتیک) را پُر می‌کند، و ابهام‌ها را روشن می‌گرداند. این پیشنهاد مبتنی بر این واقعیت است که خواننده ترجمه، به خاطر مانع‌زبانی (عربی و فارسی و غیره) امکان دسترسی به منابع و متون تفسیری که مفسران مسلمان نوشته‌اند، ندارد. در هر حال، چاره‌جویی‌های دیگر، از جمله ترجمه آزاد یا «نقل به معنا» (paraphrasing) بدون یادداشت‌ها و افزوده‌های روشنگر تفسیری، همچنین روی آوردن به ترجمه تحت‌اللفظی، هر دو در نهایت بی‌اثر است. این واقعیت هم خود آشکار است که مترجمان ترجمه‌های انگلیسی موفق‌ی چون ترجمه‌های بی‌توضیح ریچارد بل (R. Bell, 1937)، پیکتال (Pickthall, 1969)، آربری (Arberry, 1980) و ترنر (Turner, 1997) ناگزیر شده‌اند که درک و دریافت خلأهای معنایی و فرهنگمندی بعضی عبارات و تعبیرات را به عهده مخاطب ترجمه واگذارند تا مگر خود آنان چیزی دریابند، یا بعضی کلمات و مفاهیم کلیدی قرآن را که ترجمه‌ناپذیر است، به صورت حرف - نویسی / دگرنویسی، یعنی کلمه / تعبیر عربی را فقط به خط انگلیسی درآورند و بیاورند. آری اگر می‌خواهیم که آنچه در قرآن مفهوم و مقصود است، در زبان مقصد (ترجمه)، هم روشن باشد، استفاده بجا و به اندازه از افزوده‌های تفسیری را برای روشن‌سازی و روشن‌خوانی ترجمه‌ها توصیه می‌کنیم تا دست مخاطبان را بگیریم. به تعبیر دیگر، ترجمه وسیله‌اعلای ارتباط بین ملت‌ها و پل و پیوندی است که برای از میان برداشتن فاصله‌های زبانی و فرهنگی در میان آنان زده می‌شود. هر کلمه یا مفهوم قرآنی که فی‌الجمله در متن مبدأ اهمیت دارد، نیاز به روشن‌سازی برای مخاطبان ترجمه دارد. یک پانوشت یا حتی ترجمه موسع‌تر و تفسیری، همچون مشعلی است که می‌تواند مه‌ابهام را بزدايد و کلمات و مفاهیم دینی فرهنگمند (Culture-Specific) را برای خوانندگان ترجمه [به ویژه در زبانهای غربی] روشن سازد. با این کار می‌توانیم این واقعیت را تضمین کنیم که دست کم بعضی از برداشت‌های نادرست و بدفهمی‌ها کاهش می‌یابد. نیومارک (Newmark, 1988:93) به درستی می‌گوید دلیلی ندارد که خواننده ترجمه از منابع مدرسان مترجم، چه در ترجمه محض، یا افزوده‌های تفسیری، یعنی همان توضیحات

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۹۳ □

کوتاه و روشن‌گر برون متنی، یا درون متنی، بی‌خبر بماند. این توهم هنرمندانه که نباید هیچ حضوری از مترجم در ترجمه دیده یا احساس شود، غیرضروری و عملاً هم دشوار است و معلوم نیست چه سودی به خوانندگان می‌رساند. اگر بگویند ما می‌خواهیم کلام الهی را بخوانیم، نه کلام مترجم را، پاسخ روشن و قانع‌کننده‌ای دارد، و آن این است که مترجم باید هر افزودنی تفسیری درون و برون متنی را به اطلاع خوانندگان برساند. این فریضه اخلاقی / علمی / دینی مترجم است. [در میان ترجمه‌های انگلیسی، ترجمه‌ی عالی عبدالله یوسف علی و محمد اسد و چند ترجمه‌ی دیگر توضیحات تفسیری را از ترجمه جدا کرده، در حاشیه صفحات آورده‌اند. بعضی مترجمان افزوده‌های کوتاه تفسیری خود را عمدتاً در درون پرانتز آورده‌اند مانند ترجمه‌های آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله محمد صادقی تهرانی، آیت الله مشکینی، آقایان حسین استادولی، دکتر سید علی موسوی گرمارودی، مسعود انصاری، دکتر مصطفی خرّم‌دل، دکتر غلامعلی حدّادعادل، کریم زمانی، بهاء‌الدین خرمشاهی و چند تن دیگر. بعضی از اینان حواشی تفسیری جداگانه هم افزوده‌اند؛ بیشتر از همه دکتر خرّم‌دل، کریم زمانی و بهاء‌الدین خرمشاهی. دکتر گرمارودی هم حواشی تفسیری دارد، ولی کمتر از دو مترجم پیشگفته. یک مترجم هم (شادروان سید جلال‌الدین مجتبی) افزوده‌های تفسیری را، به صورت درون متنی، اما با حروف متمایز از حروف ترجمه آورده است. اما ترجمه‌ی مردم‌پسند شادروان مهدی الهی قمشه‌ای، سراسر تفسیری و مبسوط است. در چاپ‌های اولیه‌ی این ترجمه این عبارت را در صفحه‌ی عنوان آورده بودند که همراه با خلاصه‌التفاسیر است، که این قید را در چند دهه‌ی اخیر حذف کرده‌اند، و اغلب خوانندگان نمی‌دانند - یا نمی‌توانند بدانند - که در ترجمه‌ی هر آیه کدام عبارات و جملات به ترجمه مربوط است و کدام به افزوده‌ها. البته اگر در اصل ترجمه‌ی ایشان، افزوده‌های تفسیری جدا از ترجمه و متمایز بود، یا درون پرانتز / قلاب رفته بود، ولی و ارجح بود. اما ترجمه‌ی ایشان آزاد و تفسیری است].

از نظر بیکن و کالو (Beekman/Callow, 1974:209) پانوشت‌ها چشم‌انداز و اطلاعات دقیق تاریخی و تفسیری در اختیار خوانندگان ترجمه قرار می‌دهد. مانند ترجمه‌ی «کتاب مقدس» که برای رفع ابهامات آن تفسیرهای بلند و بالایی نوشته‌اند. البته حساب تفسیرهای مستقل، از یادداشت‌ها / پی‌نوشت‌ها و افزوده‌های تفسیری - که در ترجمه ولی متمایز از آن

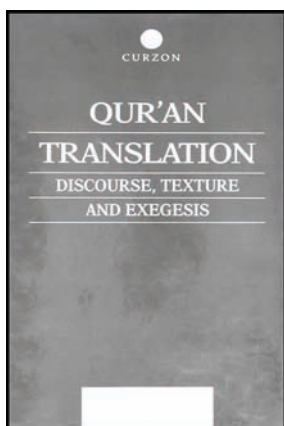
است - جداست. از جمله قیاس کنید با کتاب شوارتز (Schwartz, 1955:x). گفتنی است که نگارنده این سطور / مؤلف کتاب حاضر، آوردن پی‌نوشت‌ها و افزوده‌های تفسیری را به شرط آنکه برگرفته از تفاسیر معتبر قرآن باشد، توصیه می‌نماید.

نظرگاه‌های ترجمه‌پژوهان

ما برای پرهیز از ترجمه آزاد / نقل به معنا، یا ترجمه افزایش‌دار (over-translation) استفاده از پانوشت‌ها یا افزوده‌های تفسیری درون متنی - غالباً درون پرانتز / قلاب - را در ترجمه متن مهم و حساسی چون قرآن کریم توصیه کردیم. دلیل اصلی برای نفی کاربرد شیوه ترجمه آزاد و نقل به معنا این است که چنین ترجمه‌ای «راهش را با زور در میان انبوهی از جزئیات ناروشن باز می‌کند و میان اطناب آزارنده و ایجاد مخل رنج‌دهنده در نوسان است (Schleiermacher, 1813:4). اما در شیوه‌ای پیشنهاد و توصیه کردیم، مترجم به پانوشت «به عنوان یاریگر بایسته‌های ارتباطی» روی می‌آورد (Hatim and Mason, 1990:18). تأکید بر کاربرد پانوشت و افزوده‌های تفسیری مشخص شده، در اندیشه و آثار ترجمه‌پژوهان دیگر هم مشاهده می‌گردد. از جمله شوارتز (Schwartz, 1955:x)، نایدا (Nida, 1964:172)، بیکمن و کالو (Breckman and Callow, 1974:209)، نایدا و ریپورن (Nida and Reyburn, 1981:2)، بارن ول (Barnwell, 1983:24)، لارسون (Larson, 1984:441) نیومارک (Newmark, 1988:91)، سمیک (Samic, 1990:210) باسورث و ریچاردسون (Boseworth and Richardson, 1991:xvi) و فارگال (Farghal, 1993).

عده‌ای از پژوهندگان ترجمه هم هستند که نظر مساعدی به کاربرد پانوشت‌ها در ترجمه سایر متون حساس نظیر «کتاب مقدس» (Bible) ندارند، برای نمونه، آلبرکتسون (Alberkton, 1978:155) استفاده فراوان از افزوده‌های تفسیری یا پانوشت‌ها را در ترجمه «کتاب مقدس» توصیه نمی‌کند. ماینکف (Minkoff, 1988:37) بر آن است که پانوشت‌ها یا افزوده‌های تفسیری «چه بسا دست و پاگیر» باشد. نیومارک (Newmark, 1974 a) ابتدا با کاربرد افزوده‌های تفسیری در ترجمه مخالف بود، ولی در سال ۱۹۸۸ نظرش به سوی لزوم و فایده‌مندی کاربرد آنها برگشت.

پانوشت یا افزوده‌های تفسیری در ترجمه



مالینوسکی (Malinowski, 1923) هنگامی که به ترجمه متون کهن قبایل مالنزیایی ساکن گینه‌نوی شرقی می‌پرداخت، با ضرورت ترجمه همراه با تفسیر یا افزوده‌های تفسیری مواجه شد، چرا که با مشکلات اساسی روبه‌رو شد. واژه‌های مناسب برای توصیف همه عقاید دینی و اجتماعی، آداب و رسوم، آیین‌ها و شعائر جادویی بومی آن قبایل، در زبان انگلیسی، به نحوی که رسا و رسانا باشد، یافت نمی‌شد. مالینوسکی به درستی به این نتیجه رسید که این گونه کلمات یا اصطلاحات، نه

از طریق عرضه معادلهای تخیلی در جاهایی که معادلهای درست و دقیق پیدا نمی‌شد - بلکه از این طریق میسر می‌شد که معنای هر یک از آنها را به مدد توضیح و گزارش قوم - نگارانه اصطلاحات جامعه‌شناختی، فرهنگی و سنتی آن جامعه بومی برساند. استعاره‌ها و تشبیهات و ادات و خرده - ریزهای کلامی زبان مبدأ که رنگ و بوی ویژه به تعبیرات بومی می‌داد، کاملاً ترجمه‌ناپذیر بود. گاه نیز ساختار جملات ساده، قدرت بیان بسیاری داشت که از طریق موقعیت و تجربه و سبک و سیاق / فرامتن (Context) حاصل شده بود. مالینوسکی بر آن بود که همه این ویژگیها، هرگونه کوششی برای ترجمه سراسر و مستقیم را خنثی می‌کند. و «تلاش برای درک و دریافت یک گزاره، به مدد استفاده از تعبیه‌های زبان‌شناختی صرف، بی‌فایده است» (اثر پیشگفته، ۱۹۲۳، ص ۳۰۰). همچنین بر این نکته تأکید می‌ورزد که معنای واقعی کلمات زبان مبدأ، پیوندخورده با فرا-متن و زمانه و زمینه‌ای است که در آن پدید آمده است. به تعبیر دیگر، هنگامی که در زمینه موقعیت خاص خود قرار می‌گرفتند، مفهوم می‌شدند (همان، ص ۳۰۶).

ترجمه تفسیری / همراه با تفسیر قرآن کریم

استفاده از پانوشت‌ها یا صورتهای دیگر افزوده‌های تفسیری یک چاره‌جویی مفید و پذیرفتنی و مطلوب در ترجمه قرآن است. پانوشت‌ها و این گونه افزوده‌های درون /

برون‌متنی، نقش استوارسازی و مدد‌رسانی ترجمه را دارد که در عمل، ارزش افزوده مهم و معناداری بر روند ارتباطیابی آن است. تفسیرهای مستقل ارزش شناخته شده خود را دارد، اما افزوده‌های تفسیری یا توضیحات تفسیری در پانوشت / حاشیه ترجمه هم به نظر سمیک (Samic, 1990:210) چنان که صاحب‌نظران ترجمه‌پژوه دیگر نیز گفته‌اند برای فهم متن قرآن - از ورای ترجمه - مفید است. برای احقاق و به تحقیق رساندن مدعای ما که پانوشت‌ها و افزوده‌های تفسیری، ضرورت و فایده برای ترجمه قرآن به هر زبانی دارد، نمونه‌هایی از این گونه یادداشت‌های تفسیری که لازمه ترجمه است و ترجمه به مدد آنها - چه درون متنی باشند چه برون متنی - روشن و خوشخوان می‌شود عرضه می‌داریم. این گونه مواد تفسیری در اغلب ترجمه‌های عمده قرآن، به ویژه در عصر جدید وجود دارد و چنان که بارها اشاره کردیم برای روشن‌سازی آنها ضرورت و فایده دارد. پانوشت‌ها یا افزوده‌های تفسیری که در این مبحث نقل می‌شود عمدتاً برگرفته از ترجمه محمد اسد، (۱۹۸۰) و عبدالله یوسف علی، (۱۹۸۳) است.

نمونه‌هایی که می‌آوریم نشان می‌دهد که ترجمه قرآن بدون افزوده‌های لازم در بسیاری موارد ابهامات و سوء تفاهم‌های جدی به بار می‌آورد.

۱. واقعیت‌ها و اطلاعات تاریخی

خوانندگان ترجمه قرآن به انگلیسی یا هر زبان دیگر غالباً با اعلام یا نامهای تاریخی ناشناخته یا کمتر شناخته شده برمی‌خورند که ضرورت روشن‌سازی به مدد پانوشت دارد. نظیر این مورد:

«وَاللّٰی غَادٍ اَخَاهُمْ هُوْدًا» (و به سوی قوم عاد، یکی از برادران / یاران‌شان هود را فرستادیم)،
سوره اعراف، آیه ۶۵، [در ترجمه یوسف علی، ۱۹۸۳، ص ۳۵۸].

مترجم اسم خاص «عاد» را در ذیل ترجمه‌اش (متن پیشگفته) در یک پانوشت مبسوط توضیح داده است: «قوم عاد، در پیوند با پیامبرشان «هود» (ع) در چند جای قرآن آمده است. سرگذشت آنها تعلق به سنت عرب قدیم دارد. نیای شکوهمندشان عاد چهارمین نسل پس از نوح (ع) بود. او فرزند عوص، و او فرزند ارم، و او فرزند سام - فرزند نوح (ع) بود. آنان ساکن منطقه وسیعی در جنوب عربستان بودند که از عمان تا حضرموت و یمن در منتهی‌الیه جنوب

ترجمه پژوهی قرآنی ۹۷ □

دریای سرخ [= بحر احمر] گسترده بود. مردم این قوم بلند قامت و مردان آن بتایان و سنگتراشان چیره دستی بودند. آنان خدای راستین را فراموش کرده و به مردمشان ستم می کردند. به سبب گناهانشان به بلای قحطی و سختی سه ساله ای دچار شدند». همچنین مورد دیگر:

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»، (و نیز به سوی قوم ثمود، برادر / یارشان صالح را فرستادیم) (سوره اعراف، آیه ۷۳) که مترجم (عبدالله یوسف علی) در ترجمه اش، در حاشیه ص ۳۶۰، تعلیقه ای نسبتاً بلند «ثمود» را معرفی کرده است:

«قوم ثمود وارثان فرهنگ و تمدن قوم عاد بودند. آنان با «عاد» خویشاوندی داشتند، و ظاهراً تیره جوان تری از همان طایفه و نژاد بودند. سرزمین آنان در ضلع شمال غربی عربستان، بین مدینه و سوریه بود. قوم ثمود با داشتن تمدن مادی پیشرفته، خدانشناس و مستکبر شده بودند که سرانجام زلزله ای آنان را نابود کرد. صالح (ع) پیامبر و هشداردهنده آنان بود، و بحرانی که در تاریخ آنها رخ داد در پیوند با سرگذشت و سرنوشت ماده شتری بود که به اعجاز الهی از دل سنگ پدید آمده بود؛ ثمودیان از خلقت اعجازین آن پند نگرفته و از سر بیگی و طغیان آن ناچه را پی کردند و کشتند».

مورد دیگر:

«وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، (و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از ایشان پیروی کرده اند [تابعان]، خداوند از آنان خوشنود است و آنان نیز از او خوشنودند...)، (سوره توبه، آیه ۱۰۰). [= ترجمه یوسف علی، پیشگفته، ص ۴۷۰]. در ترجمه او اعلام تاریخی «مهاجران و انصار» (کسانی که نخست بار همراه پیامبر (ص) خانه و زندگی شان را وانهادند و به او مدد رساندند) در پانوشتی به قلم مترجم (متن پیشگفته، ص ۴۷۰) معرفی شده اند: «پیشتازان اسلام - که در طبقه و طراز اول از مسلمانان بودند - کسانی بودند که شجاعانه به پاخاستند و در راه اعلائی کلمه حق کوشیدند و از پای نشستند. نخستین نمونه های تاریخی آنان، مهاجران و انصار بودند. مهاجران - آنان که خان و مان خود را در مکه رها کردند و به مدینه هجرت کردند. حضرت رسول اکرم (ص) در میان آنان بود که دل به دریا زدند. مقام مهاجران که ابتدا یاد شده اند، شامخ تر است. سپس انصار (یاری دهندگان) به میان آمدند و مهاجران را با خوشرویی

پذیرفتند و جا و مکان و یاری دادند. آنان شهروندان مدینه بودند که از مهاجران دعوت کردند و یار و یاور آنان شدند، و همانان با هم محور و مرکز جامعه جدید اسلامی شدند». نمونه جذّاب دیگر که نیازمند شرح و بیان از طریق پانوشت بوده تا متن مقصد (ترجمه) را پراطلاع تر سازد، این مورد است:

«فَالْوَايَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا»، (گفتند ای ذوالقرنین، قوم یأجوج و مأجوج در این سرزمین فتنه و فساد برپا می‌کنند، آیا [می‌خواهی] خراجی به تو بپردازیم که بین ما و آنان سدّی بسازی؟) (سوره کهف، آیه ۹۴ / ترجمه عبدالله یوسف علی، ۱۹۸۳، ص ۷۵۶).

داستان حاکمی چون ذوالقرنین و قوم یأجوج و مأجوج چندان برای خوانندگان زبان مقصد مبهم است که نگارش پانوشتی اطلاع‌بخش، ناگزیر می‌نماید.

هم یوسف علی (Ali, 1983:756) و هم محمد اسد (M.Asad, 1980:453-4) اطلاعات تاریخی بسیار مفید و مدد رسانی به دست داده‌اند که روشنگر این قصه قرآنی است. مکان و محیط این رخداد، سرزمین قفقاز است. آنچه در درجه اول نیاز به توضیح دارد این است که توضیح دهیم معنای نام ذوالقرنین چیست و خود او کیست. این کلمه لقبی است که یکی از این دو معنا را دارد: ۱) فردی دارای دو شاخ یا ۲) فردی دارای فرمانروایی دو دوران. زیرا که اسم قرن هم معنای شاخ (horn) دارد، و هم معنای نسل، دوران، روزگار و قرن / سده. کاربرد قرن احتمالاً دلالت بر قدرت و جلالت قدر دارد. کلمه قرن در قرآن کریم بارها به کار رفته است، ولی همواره معنای نسل و قوم دارد. واژه یا لقب ذوالقرنین ممکن است دلالت بر دو منشأ قدرت داشته باشد که گویند چنین شخصیتی دارا بوده است: یعنی قدرت دنیوی و شکوه پادشاهی؛ همچنین اقتدار معنوی که از ایمانش به خداوند نشأت گرفته است. مترجم قرآن همچنین باید برای خوانندگان زبان مقصد این نکته را روشن کند. نام ذوالقرنین نباید حمل بر اسکندر کبیر شود؛ (چنان که اروینگ Irving, 1985:xxxv و واکر Walker, 1926:399 به نادرستی چنین استنباط کرده‌اند، و منشأ اشتباهشان این بوده که نقش چهره اسکندر بر روی بعضی از سکه‌های بازمانده از او با دو شاخ -گونه بر سرش تصویر شده است. نیز نباید او را با هیچ‌یک از شاهان حمیری یمن که فرمانروایی‌شان در روزگار پیش از اسلام بوده، یکسان گرفت، به همین دلیل ساده که همه آنان مشرک بوده‌اند، حال آنکه ذوالقرنین معتقد

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۹۹ □

راسخ‌العقیده به خداوند یکتاست؛ چنان که محمد اسد از مترجمان برجسته قرآن به زبان انگلیسی نیز به این واقعیت استناد می‌کند (Asad, 1980:452). مترجم باید در جهت روشن کردن واقعیت تاریخی که همسو با ساختار قرآنی باشد، بکوشد: فرمانروایی به نام ذوالقرنین به قومی برخورد می‌کند که زبان و نژادشان با او فرق داشته، ولی بدوی نبوده‌اند. بلکه اهل صلح، سختکوش بوده و مهارت در فلزکاری داشته‌اند، ولی دستخوش تاراج قبایلی وحشی بوده که یاجوج و ماجوج نامیده می‌شدند. آنان می‌خواستند که در مقابل و مقابله با چنین قبایل، با پرداخت خراج به ذوالقرنین فرمانروا، امنیت و حمایت به دست آورند. حمایت‌پذیری که آنان می‌خواستند این بود که گذرگاه کوهستانی، که حمله‌ها و تاراج‌ها از آنجا صورت می‌گرفت، مسدود گردد. ذوالقرنین خرج و خراجی را که آنان به او پیشنهاد می‌کردند نپذیرفت؛ چرا که آنان را از نظر مالی ضعیف می‌دانست، ولی همکاری نیروی انسانی و کار آنان را پذیرفت و کمر همت به برآوردن درخواست آنان بست (ترجمه انگلیسی عبدالله یوسف علی، 1983:756).

«قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَبِيرٌ فَأَعْيُنُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا. آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا»، (ذوالقرنین گفت تمکنی که پروردگارم به من داده است بهتر [از خراج شما] است، ولی مرا به نیروی انسانی [یاری دهید که بین شما و ایشان حائلی بسازم. [آنگاه که شالوده را ریختند گفت:] برایم پاره‌های آهن بیاورید [و بر هم بینارید] تا آنکه بین دو کوه را انباشت و همسطح ساخت؛ گفت [در کوره‌های آتش] بدمید [و دمیدند] تا آنکه آن [آهن‌ها] را [گداخته و] آتش‌گونه ساخت؛ گفت اینک برایم روی گداخته بیاورید تا بر آن بریزم، (سوره کهف، آیات ۹۵-۹۶).

نمونه‌های تاریخی که در سطور بالا نقل شد، مؤید مدعای اویگماست (Oegema, 1990:11) که می‌گوید بین تاریخ و ترجمه پیوند و درهم تنیدگی وجود دارد. ترجمه فراتر از یک فرایند دانشگاهی / آکادمیک صرف است، و گاه هست که روایت سنتی تاریخ‌مآثور را دگرگون می‌سازد (پیشگفته، ص ۱۱۶).

۲. واقعیت‌های جغرافیایی

بر مبنای آنچه درباره واقعیت‌های تاریخی و معرفی اعلام گفته و نمونه‌هایی عرضه شد،

ضرورت توضیح اعلام جغرافیایی نیز همان گونه است و نامهای خاص جغرافیایی زبان مبدأ که برای خوانندگان زبان مقصد (ترجمه) بیگانه می‌نماید، لازم است در پانویشت ترجمه توضیح داده شود، به ویژه در مواردی که دلالت و فحوای دینی دارند. مانند مثال زیر:

«وَطُورِ سَيْنٍ. وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»، (سوگند به طور سینا. و سوگند به این شهر [و حرم] امن)

(سوره تین، آیات ۲ و ۳. در ترجمه انگلیسی عبدالله یوسف علی، ص ۱۷۵۸).

نخستین نام جغرافیایی طور سینین یا همان طور سینا است که عبدالله یوسف علی آن را در پانویشتی ذیل همین سوره و آیه شرح داده است (Ali, 1983:1758): «این همان کوهی است که الواح شریعت در آنجا به موسی (ع) داده شد». نام جغرافیایی دوم «البلد الامین»: شهر و حرم امن، صفتی است راجع به مکه، که در یادداشتی در حاشیه همان صفحه آمده است: «بلد امین بی شک همان مکه است که حتی در روزگار شرک عربها، خصلت قدسی آن مورد احترام بوده، و هیچ جنگ و ستیزی در حریم آن مُجاز داشته نمی‌شده است».

همچنین در مورد دیگر:

«إِنَّ الصَّفَاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...» (صفا و مروه از شعائر الهی است)، (بقره، آیه ۱۵۸) [در

ترجمه انگلیسی اسد 1980:32]. نامهای جغرافیایی خاص صفا و مروه، اگر چه به صورت دگرنویسی به خط انگلیسی آمده، ولی مترجم (محمد اسد) در پانویسی بلند آنها را معرفی کرده: «صفا و مروه که از نمادهای الهی است، دو تپه صخره‌ای بوده که به این دو نام خوانده می‌شده. اینها در مکه در نزدیکی کعبه واقع شده بوده‌اند. گفته‌اند که صحنه سرگشتگی هاجر بوده، در زمانی که حضرت ابراهیم (ع) به دنبال اطاعت امر الهی، او را با فرزند نوزادشان اسماعیل در صحرای [مجاور مکه] تنها گذاشت. هاجر فرسوده از عطش و نگران از سرنوشت فرزند نوزادش، بین دو تپه صخره‌ای، هراسان رفت و آمد می‌کرد و نجات خود و فرزندش را با دعای خالصانه از خداوند طلب می‌کرد. سرانجام پاداش توکلش بر خدا و شکیبایی‌اش بر مصائب، به صورت کشف چشمه‌ای - که تا امروز هم وجود دارد و به چاه زمزم مشهور است - ظاهر شد و آب چشمه آن دو انسان عطش‌زده در مانده را سیراب کرد. و به لطف الهی از آن مهلکه جان به در بردند. و به یادگار سعی و صبر جمیل هاجر، و توکلش به خداوند بود که «صفا و مروه»، حتی در روزگار پیش از اسلام، به عنوان دو نماد ایمان و صبر در شدايد، محترم داشته شد. و از همین است که در زمینه‌ای که حاکی از صبر و توکل است یاد

ترجمه پژوهی قرآنی (۱۰) □

شده و شهره آفاق است.

نمونه دیگر:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...» (پاکا خداوندی که بنده اش را شبی از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی سیر داد ...)، (سوره اِسرأ، آیه اول). [ترجمه عبدالله یوسف علی، 1983:693].

در این زمینه قرآنی دو نام خاص جغرافیایی داریم که اهمیت قدسی دینی دارند؛ یعنی المسجد الحرام و المسجد الاقصی که مترجم [انگلیسی، عبدالله یوسف علی] هر دو را در پانوشته های جداگانه و روشن معرفی کرده است: مسجد به معنای معبد یا عبادتگاه است. در اینجا مراد از مسجد الحرام، حرمی پیرامون کعبه در مکه است. «مسجد دور دست» یا همان مسجد الاقصی اشاره به مقر معبد سلیمان در اورشلیم / بیت المقدس، در نزدیکی قُبَّة الصَّخْره دارد، که مسجد عمر نیز نامیده می شود. به این مسجد از آنجا «اقصی» [دوردست / دورترین] گویند که مکان عبادت دور دست غربی شناخته شده برای عربها در زمان پیامبر اکرم (ص) بوده است. این مکان برای یهودیان و مسیحیان هم مقدس به شمار می آید.

۳. اصطلاحات بومشناختی

در ترجمه قرآن، غالباً به کلمات یا اصطلاحات بومشناختی برمی خوریم که فرهنگمند است، و لذا برای خوانندگان زبان مقصد بیگانه می نماید - به ویژه برای کسانی که در کشورهای سردسیر زندگی می کنند - . این کلمات / اصطلاحات نیاز به توضیح و روشن سازی در پانوشته های مستقل دارند تا متن مقصد هر چه مفهوم تر شود. مانند این نمونه:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَائِلاً» (و کافران اعمالشان همچون سرابی در بیابانی است که تشنه آبش می پندارد، تا آنکه نزدیک آن رسد و آن را چیزی نیابد...). (سوره نور، آیه ۳۹) [ترجمه عبدالله یوسف علی، 1983:910] کلمه بومی / بومشناختی سراب (mirage) را عبدالله یوسف علی، در ذیل همان آیه در پانوشته توضیح داده است: سراب پدیده غریبی از توهم است. اشتباه دید ماست. در زبان تمثیل های ما، نور را که حقیقت نداشت پس می زند و ما را با چیزی که حقیقت ندارد و پوچ و باطل است می فریبد.

□ ۱۰۲ ترجمان وحی

مسافر تنهای گرمزده در بیابان که مُشرف به موت است در مقابل خود پهنه‌ای از آب می‌بیند. به سوی آن می‌شتابد. بارها فریب می‌خورد و سرانجام چیزی نمی‌یابد: زجر می‌کشد و می‌میرد.

همچنین کلمه «ظِلٌّ» (سایه) از منظر بومشناختی انگاره اجتماعی - فرهنگی دیگری دارد. برای عربی که در کشوری گرمسیر زندگی می‌کند، سایه در تقابل با گرمای خورشید حکایت از آرامش و خنکا دارد. بدین سان، ظل / سایه از لذتها و نعمتهای بهشت به شمار می‌آید. ولی مفهوم بومشناختی «سایه» برای خواننده‌ای که اهل سرزمینی سردسیر است، لطف و جاذبه‌ای ندارد. برای او «حمام آفتاب گرفتن» لطف دارد. برای رفع سوء تفاهم حتمی که برای این دسته از خوانندگان پیش می‌آید، طبعاً نگارش یک پانویست ضرورت دارد. کلمه بومشناختی «ظل» / سایه بارها در قرآن کریم آمده است؛ از جمله در سوره نساء، آیه ۵۷؛ سوره رعد، آیه ۳۵؛ سوره واقعه، آیه ۳۰. در سوره نساء در این عبارت آمده است: «وَأَنْتُمْ ظِلُّوا» (و آنان [بهشتیان] را به سایه ساری سایه گستر درخواه‌میشان آورد)، (سوره نساء، آیه ۵۷). عبدالله یوسف علی در ترجمه شیوا و پُرحاشیه‌اش به انگلیسی (Ali, 1983:197) در پانویستی این کلمه را توضیح داده است:

«باغ بهشت در تقابل با آتش جهنم است، و سایه (یا در سایه آرمیدن) در تقابل با سوختن است. هر چه در باغهای بهشتی پیشتر بروید، سایه‌ها ژرف‌تر و خنک‌تر می‌شود. همین پدیده «سایه» در آیه قرآنی دیگر به زیبایی و روشنی با «گرما» در تقابل آمده است: «وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ»، (و نیز سایه و آتشباد برابر نیست)، (سوره فاطر، آیه ۲۱) [ترجمه انگلیسی محمداسد 1980:669].

۴. استعاره

استعاره در ترجمه عامل نیرومندی است. عاملی است که بیش از هر عامل و طرح و تعبیه دیگر حس و حال را می‌رساند (Newmark, 1991:122) و غالباً در عمل ترجمه‌ناپذیر است (Dagut, 1976). این حکم درباره استعاره‌های قرآنی هم صادق است، زیرا «غالباً ربط و پیوند با تجربه‌های واقعی مردم دارد (Nida, 1964:219). نایدا راهکار معقولی برای این مشکل ترجمه پیشنهاد کرده است (پیشین، ص ۲۲۰). او ترجمه استعاره را به بیان غیراستعاری

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۰۳ □

توصیه می‌کند، چرا که مصادیق معنایی که در زبان مبدأ وجود دارد، مابازائی در زبان ترجمه / مقصد ندارد. نیومارک هم به همین شیوه همین توصیه را دارد (Newmark, 1982:90). و بر آن است که تبدیل استعاره به معنای غیرمجازی، فرایندی متعارف است و اگر به جای این کار استعارهٔ زبان مبدأ را به بیان مجازی و تصویری و تمثیلی برگردانیم، امکان دارد دچار ترجمه‌افزایی، یا اطناب ناخواسته شویم. همچنین اگر شیوهٔ اخیر را به کار ببریم باید به خسارت زیباشناختی که در عمل به متن مبدأ وارد می‌شود توجه داشته باشیم. در بسیاری موارد نگارش یک پانوشت می‌تواند این خسارت را جبران کند. به نمونهٔ ذیل توجه فرمایید:

«وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ»، (و در مورد عاد، آنگاه که بر آنان بادی سترون

فرستادیم)، (سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۴۱ - ترجمهٔ انگلیسی عبدالله یوسف علی 1983:1426 Ali).

کلمهٔ استعاری «العقیم» / سترون، به کلمه‌ای غیراستعاری (در ترجمهٔ علی devastating= نابودکننده / ویرانگر) برگردانده شده، ولی یک پانوشت توضیحی، جبران مافات کرده است. داستان از این قرار است که قوم عاد مردمی متنعم و پیشرفته بودند؛ خداوند به آنان سلیقه و قریحه و ثروت مادی بخشیده بود؛ ولی هنگامی که در برابر خداوند و پیامبر او استکبار ورزیدند، در شب واقعه، طوفانی بنیان‌کن آنان و مایملکشان را نابود کرد. آنان در آن روزها انتظار و گمان داشتند که آن طوفان، بادی طبیعی و باران‌زاست. در پانوشت مترجم، ارزش ارتباطی و زیباشناختی کلمهٔ استعاری «عقیم» که در جریان ترجمه از دست رفته، با توضیح جبران شده است. کلمهٔ عقیم یعنی سترون، بی‌فایده. و چنان که گفته شد، قوم عاد امیدوار بودند که باد برای آنان ابر و سپس باران به همراه می‌آورد، حال آنکه آن باد، پدیده‌ای سترون و بی‌فایده و ویرانگر بود، که داروندارشان را نابود کرد.

گاه هست که مترجم استعارهٔ قرآنی را به صورت استعاره برمی‌گرداند، و به این نکته در

پانوشت اشاره می‌کند، مانند این مورد:

«وَأَلْقَمَرَ قَدْرُنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ غَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»، (و ماه را نیز منزلگاه‌هایی مقرر داشته‌ایم تا

[در سیر خویش] همچون شاخهٔ خشکیدهٔ دیرینه بازگردد)، (سورهٔ یس / یاسین، آیهٔ ۳۹). (در ترجمهٔ

انگلیسی عبدالله یوسف علی، ص ۱۱۷۸). کلمهٔ استعاری «العرجون» (در فارسی شاخهٔ خشکیدهٔ

[خرما]، در انگلیسی date-stalk) در پانوشت ذیل آن، به قلم مترجم توضیح داده شده است

(پیشین، ص ۱۱۷۸): «عرجون» خوشهٔ خرما / درخت خرما، یا بُن و بیخ خوشه است. وقتی زمان

□ ۱۰۴ ترجمان وحی

بر آن می‌گذرد، زرد و خشک و پژمرده می‌شود، و مثل داس انحنای می‌یابد. تشبیه ماه به داس و سخن گفتن از «داس مه نو» هم بر این پایه است. ماه سیر و سفر می‌کند و اهله خود را می‌نمایاند، می‌افزاید و می‌کاهد تا آنکه در محاق می‌افتد و ناپدیدار می‌گردد، سپس از نو به صورت هلال باریک پدیدار می‌شود».

مثال دیگر:

«إِنَّ الْأَذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، (بی‌گمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خداوند بیعت می‌کنند. دست خداوند بر فراز دست‌های ایشان است...)، (سوره فتح، آیه ۱۰) (ترجمه انگلیسی محمداسد 1980:786).

محمد اسد در ترجمه انگلیسی‌اش، کلمه «ید» را که در متن قرآنی به صورت استعاری به کار رفته است، در پانوشتی توضیح داده است:

«این کلمه در وهله اول اشاره به پیمان ایمان و اتحادی دارد که مسلمانان گرد آمده در خدیبه با پیامبر (ص) بستند. علاوه بر این اشارت تاریخی، عبارت قرآنی دلالت بر این واقعیت دارد که ایمان به پیام‌آور الهی، در معنا در حکم اعلام ایمان به خداوند تعالی است. لذا تمایل هر مسلمانی - از یاران پیامبر و سپس دیگران - برای اطاعت از خداوند، بالضروره حاکی از تمایل به اطاعت از پیامبر است. عبارت «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» نه فقط اشاره به بیعت (با مصافحه / دست دادن) همه پیروان پیامبر (ص) با او و نوعی تجدید عهد و بیعت دارد، بلکه استعاره از این حقیقت هم هست که خداوند شاهد این عهد و پیمان و ضامن آن است. نمونه دیگری که استعاره قرآنی، در ترجمه (زبان مقصد) هم به صورت استعاره ظاهر گردیده است، این مورد است: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»، (و سراسر عرصه محشر به نور پروردگارش درخشان گردد)، (سوره زمر، آیه ۶۹. ترجمه انگلیسی عبدالله یوسف علی 1983:1257).

کلمه قرآنی «نور» در این ساختار به معنای عدالت، مساوات، قرآن و حقیقت است. ولی در زبان مقصد، معادل استعاری آن آمده، و در پانوشتی توضیح داده شده است. ارض / عرصه محشر در ترجمه انگلیسی Earth آمده، و عرصه تازه‌ای است. همه نشانه‌های بی‌عدالتی، عدم مساوات، ظلمت و شر از آن دور است. نور هم، نور جهانی و فرا جهانی، یا فرّ و شکوه الهی است که همه عرصه را روشن و تابناک گردانده است. از باطل / بطلان، تظاهر، و فریب در آنجا خبری و اثری نیست. همه چیز در پرتو نور حقیقی او پدیدار می‌گردد و دیده می‌شود.

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۰۵ □

عمده معضلی که بر اثر استعاره‌های متن مبدأ در ترجمه رخ می‌نماید این است که فرهنگ‌های مختلف و زبانهای مختلف، به طُرق و صور گوناگون، نمادهایی پدید می‌آورند، و لذا معنای استعاره غالباً فرهنگمند است (Snell-Hornby, 1995:56). چنان که در استعاره فرهنگمند زیر ملاحظه می‌شود:

«كَأَنَّهُ جَمَالَةٌ صُفْرٌ»، (گویی شترانی زرد سیه‌تاب هستند)، (سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۳۳. در ترجمهٔ عبدالله یوسف‌علی، ص ۱۶۶۷). مترجم کلمهٔ استعاری «جَمَالَةٌ صُفْرٌ» را در پانوشتی (Ali, 1983:166) توضیح داده است. شراره‌های زرد که به دنبال همدیگر پراکنده می‌شوند، در حکم قطاری از شتران تندپا هستند، همان جَمَازَه‌هایی که عربهای نجد و مرکز عربستان به داشتن آنها افتخار می‌کنند. در اینجا با مجاز و استعارهٔ مضاعف مواجهیم، زیرا نه تنها به رنگ و توالی سریع شراره‌ها، بلکه به تفاخر مردم دنیاگرا اشاره دارد؛ گویی به آنان می‌گوید «شترهای زرد زیبای شما که شما در دنیا آنقدر به آن می‌نازیدید، جز شراره‌هایی که سر می‌کشد و ناپدید می‌گردد نیست، و حتی در آخرت به شما آزار می‌رساند». دود همراه با شعله چه بسا به شکل شترهای دراز - گردن به نظر برسد. الیزیدی (Al-Yazidi, 1983:73) معنای دیگری برای «صُفْرٌ» قائل است. او برای این کلمه معنای «سیاه» به جای «زرد» پیشنهاد می‌کند.

